

پس از سه روز، عده‌های نهایی بـر تابلوی آمفی‌تاتر مرکزی شهر شیکاگو نقش می‌بندد: «هزارو ۵۶۷ رای در برابر هزارو ۴۱ رای». عده‌ها تکلیف را یکسره کرده‌اند. تعداد افراد موافق ادامه حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در ویتنام از مخالف‌های آن بیشتر است. پس از اعلام نتیجه نهایی، نوبت ثبت‌شدن آن تصویرهای غربی می‌رسد. دست‌های نوازنده‌های حرفه‌ای و خوش‌پوش – در میان هلهله موافق‌های جنگ ویتنام – نغمه‌هایی شاد می‌نوازند. در سوی دیگر آمفی‌تاتر، مخالف‌های آن جنگ تباه بیرق‌های سیاه را بیرون می‌کشند، دست‌هایشان را به نشانه عزا در هوا تکان می‌دهند و یک‌صد تارانه‌ای مغموم را زمزمه می‌کنند.

تضاد عمیق میان موافق‌ها و مخالف‌های ادامه جنگ ویتنام به شکل دیگری در خارج از درهای آمفی‌تاتر مرکزی شیکاگو جریان دارد. پلیس، گارد ملی و سیم‌های خاردار، آمفی‌تاتر مرکزی را محاط کرده‌اند. به فرموده ریچارد دیلی – شهردار دموکرات شیکاگو – ۱۱هزارو ۹۰۰ نفر از نیروهای پلیس شهر شیکاگو، هفت‌هزارو ۵۰۰ نفر از نیروهای گارد ملی مستقر در ایالت ایلینوی، هفت‌هزارو ۵۰۰ نفر از سربازهای نیروی زمینی ارتش ایالات متحده و هزار مأمورمخفی، خیابان‌های شیکاگو را قُرق کرده‌اند. آنها به جنگ ۱۰ هزار نفر از ترقی‌خواه‌های مخالف جنگ آمده‌اند. تصویرهای مربوط به پنج روز درگیری میان نیروهای نظامی و امنیتی با مخالف‌های جنگ ویتنام در اگوست ۱۹۶۸، هنوز هم در زمره خشن‌ترین صحنه‌های سرکوب در تاریخ معاصر ایالات متحده قرار دارد. اسناد تصویری به معاینه‌اش از وقایع آن سرکوب پنج‌روزه، پلیس‌های باطوم‌داری را نشان می‌دهد که چماق سرکوب را به سر و صورت معترضان می‌کوبند. نیروهایی را نشان می‌دهد که گاز اشک‌آور به سمت جوان‌های صلح‌جو شلیک می‌کنند. مأمورهای مخفی را موقع خرکش‌کردن مخالف‌های جنگ نشان می‌دهد و در جبهه‌درهایی که سلاح سرنیزه‌دارشان را به سمت سرنشین‌های غیرمسلح خودروها نشانه رفته‌اند. «پلیس شیکاگو، برای سرکوب مخالف‌ها، از تاکتیک‌های گشتاپو استفاده می‌کند». این را ابراهام ریکیوف – سناتور وقت ایالت کنیتیک – در همان روزهای سرکوب به زبان آورد. ادعایی که سناتور یهودی تا لحظه مرگ بر درست‌بودن آن پافشاری داشت. بر پایه گزارش‌های منتشرشده از سوی پلیس، در پایان آن درگیری پنج‌روزه، ۵۸۹ نفر بازداشت شدند. گزارش‌ها حاکی از زخمی‌شدن ۱۱۹ نفر از نیروهای پلیس و صد نفر از معترضان است. یکی از هیئت‌های منصفه عالی شهر شیکاگو، در بیستم ماه مارس ۱۹۶۹، هشت نفر از افسرهای پلیس و هشت نفر از رهبرهای آن جمعیت متعرض را محکوم کرد و غائله به ظاهر خوابید. با این حال، آنچه در اگوست آن سال رخ داد، به زخمی عمیق در دل تاریخ حزب دموکرات ایالات متحده آمریکا بدل شد: زخم عمیق جلسه کنوانسیون ملی حزب دموکرات در ۱۹۶۸.

مک‌کارتی، جانسون و جنگ ویتنام

لیندون جانسون، وی‌وششمین رئیس‌جمهور آمریکا، یکی از پرقدرت‌ترین و درین‌حال، یکی از ترقی‌خواه‌ترین رئیس‌جمهورهای ایالات متحده به حساب می‌آید. حزب متبوع جانسون، در دوران ریاست‌جمهوری وی، هم‌زمان کنترل سنا و مجلس نمایندگان را در اختیار داشت. از سوی دیگر، میراث جمهوری جانسون به فرمان تصویب حقوق مدنی، حق رای قریقای‌تبارها، خدمات درمانی و همچنین مجموعه‌ای از اصلاحات اجتماعی ریشه‌دار گره خورده است. با تمامی اینها، پافشاری جانسون بر تشدید جنگ ویتنام، نه‌تنها وی را در ۱۹۶۸ به منفورترین چهره آمریکا بدل کرد، بلکه زمینه‌ساز شکست سنگین وی در برابر یوچین مک‌کارتی، سناتور گننام ایالت مینه‌سوتا، جانسون که در ۱۹۶۴ بالاترین میزان آرای عمومی در سه دهه پیش از آن را به دست آورده بود، در انتخابات مقدماتی سال ۱۹۶۸ حزب دموکرات در برابر یوچین مک‌کارتی به زانو در آمد؛ یوچین مک‌کارتی و رابرت کندی به ترتیب ۳۰ و ۳۰ درصد آرا را به دست آوردند و سهم جانسون تنها پنج درصد از کل آرا بود.

آلبرت ایپسل، نویسنده و روزنامه‌نگار آمریکایی، در گفت‌وگویی با اسمی کودمن، نبرد نابرابر میان سناتور مک‌کارتی و پرزیدنت جانسون را این‌طور تشریح می‌کند: «احتمالا، اقدام یک سناتور دموکرات برای به‌چالش‌کشیدن یک رئیس‌مجهور دموکرات که [درعین‌حال] یکی از قدرتمندترین رئیس‌جمهورها نیز محسوب می‌شد، بی‌پروایی به حساب می‌آمد و به یک خودکشی سیاسی معنا می‌شد». بااین‌حال، نتیجه نهایی انتخابات مقدماتی حزب، «آن خودکشی سیاسی» را به یک تور انتخاباتی تبدیل کرد. پیام لیندون جانسون مغلوب به مردم آمریکا، سیاست‌مدارهای حرفه‌ای و افکار عمومی این کشور را در شوکی بزرگ فرو برد: «حزب متبوعم، نمایندگی این‌جانب را برای آنکه یک دوره دیگر رئیس‌جمهور شما باشیم قبول



گزارشی از جلسه کنوانسیون ملی حزب دموکرات در ۱۹۶۸

آگوست ننگین

فرهاد مرادی

نخواهد کرد». با این اوصاف، شکست سنگین جانسون به معنای تئ‌دادن ریش سفیدهای حزب دموکرات به کاندیداتوری سناتور مک‌کارتی – که رهبران حزب را به بی‌کفایتی متهم می‌کرد – نبود. یوچین مک‌کارتی از جمله سیاست‌مدارهای مخالف جنگ ویتنام به حساب می‌آمد، او بر خلاف غالب سیاست‌مدارهای مخالف جنگ در آن زمان، سکوت نمی‌کرد و در مقابل چشم و گوش افکار عمومی نظراتش درباره ویتنام را به زبان می‌آورد. «واقعیت‌ها نشان می‌دهد که هیچ توجیه اقتصادی و به طور قطع، هیچ توجیه دیپلماتیکی برای ادامه این جنگ وجود ندارد». مک‌کارتی این‌طور می‌گفت: «همچنین این جنگ، همان‌طور که شواهد روزانه به ما نشان می‌دهد، یک دفاع نظامی نیست و از نگاه من مدت‌هاست که [حقانیت] این موضوع [یعنی مخالفت با جنگ] به لحاظ اخلاقی نیز به اثبات رسیده است». حمله‌های مک‌کارتی به دخالت نظامی آمریکا در ویتنام با قدرتی خیره‌کننده مواضع موافق‌های آن جنگ را در هم می‌کوبید. گروه گروه از ترقی‌خواه‌ها و جوان‌های آمریکایی از مک‌کارتی

حمایت می‌کردند. سیاست‌مدارهای مخالف جنگ سکوتشان را می‌شکستند. به‌عنوان مثال رابرت کندی پس از علنی‌شدن مخالفت مک‌کارتی‌با جنگ ویتنام و به چالش‌کشیده‌شدن پافشاری لیندون جانسون از سوی وی، به صف مخالف‌های جنگ ویتنام پیوست. آلبرت ایپسل، جنگ ویتنام پیوست. آلبرت ایپسل، در روز درگذشت مک‌کارتی، با رادیوی سراسری ایالت مینه‌سوتا گفت‌وگویی داشت و همین نکته را عنوان کرد: «از نظر من و همچنین از نظر غالب مورخ‌ها، جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد که مک‌کارتی در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ آمریکا نقشی محوری داشت و توجه افکار عمومی را به فساد جاری در جنگ ویتنام جلب کرد».

مخالفت‌های جدی مک‌کارتی با جنگ ویتنام، به طور منطقی، ریش‌سفیدها و رهبران حزب دموکرات را می‌ترساند. جنگ ویتنام، از منظر هیئت حاکمه آمریکا، حافظ وضع موجود بود. توجیه اصلی حضور نظامی ایالات متحده در ویتنام بر مدار استراتژی سیاست خارجه این کشور در نبرد با کمونیسم دور می‌زد. در آن زمان بوق‌های تبلیغاتی وقایع را برای آمریکایی‌ها بر مبنای «تثوری دومینو» صورت‌بندی می‌کردند: «پیروزی کمونیست‌ها در یک کشور مشخص، زمینه به‌قدرت‌رسیدن سرخ‌ها در کشورهای همسایه دولت تازه‌تأسیس کمونیستی را می‌چیند. بنابراین آنچه رخ خواهد داد، چیزی نیست مگر سقوط دومینووار دولت‌های متحد جهان آزاد و کنترل امور به دست کمونیست‌ها». این طرز تلقی اگرچه یک طرز تلقی امپریالیستی به حساب می‌آمد، ولی در زمره دروغ‌های

ابعاد جنبش حقوق مدنی آمریکا، هیئت حاکمه این کشور را با وحشتی بزرگ مواجه می‌کرد و در چنین شرایطی، جنگ ویتنام نقشی کنترل‌کننده بر عهده داشت. در فیلم سینمایی «شکارچی گوزن» مخاطب در ظاهر با روایتی استوار بر ارزش‌های انسانی روبه‌رو می‌شود در مذمت جنگ و خشونت. در این فیلم آدم‌هایی‌علاقه‌مند به اسلحه و شکار، به اسم دفاع از وطن ولی در اصل برای ماجراجویی و تیردرکردن، راهی ویتنام می‌شوند. خشونت افسارگسیخته جاری در ویتنام آنها را بدل می‌کند به مشت‌ی آدم علیل و عقل‌باخته. دست آخر نیز قهرمان اصلی – که از قضا ماهرترین شکارچی جمع نیز هست – به منظور نفی تمامی اشکال خشونت، عادت خشن شکار حیوانات را ترک می‌کند. جدای از این سطح ظاهری، لایه‌های زیرین اثر سترگ مایکل چیمینو دارد پیامی سیاسی را به مخاطب می‌خابره می‌کند: سرکوب طبقه کارگر آمریکا در جریان جنگ ویتنام.

شخصیت‌های فیلم «شکارچی گوزن» کارگرهای صنعتی ساکن ایالت پنسیلوانیا هستند. ایالتی که بالاترین جمعیت طبقه کارگر آمریکا در آنجا سکونت دارد. سکانس طولانی آغاز فیلم کارگرهایی را نشان می‌دهد که در یک کارخانه ذوب‌آهن مشغول کارند. یک‌سوم ابتدایی فیلم نیز به شکلی دقیق – در لابه‌ای سوت کارخانه و رفت‌وآمد قطار – سبک زندگی، روابط و دغدغه‌های کارگرهای همان کارخانه را به تصویر می‌کشد. کارگرهایی که در یک‌سوم میانی فیلم در ویتنام می‌جنگند و در یک‌سوم پایانی، وقتی به خانه بازمی‌گردند، مخاطب باید جنون تمام‌وکمال‌شان را تماشا کند.

کدهای فیلم «شکارچی گوزن» واضح و روشن است: طبقه کارگر آمریکا پیاده‌نظام جنگ ویتنام را تشکیل می‌داد. آمارهای رسمی پیام سیاسی فیلم را تأیید می‌کنند. ۸۰ درصد سربازهای آمریکایی اعزام‌شده به خاک ویتنام جزء مبارزه کارگر و فقرای آمریکا بودند. به همین خاطر نیز جنگ ویتنام پیش از آنکه «ابتلاق ارتش ایالات متحده» باشد، مسلخ طبقه کارگر و فقرای این کشور بود. نقش سرکوبگرانه جنگ ویتنام در مناسبات داخلی ایالات متحده نیز از همین زاویه قابل فهم است: هدف فرار دادن پایگاه اجتماعی جنبش‌های چپ و سوسیالیستی.

در حقیقت زمانی که بوق‌های تبلیغاتی هیئت حاکمه

جنگ ویتنام: مسلخ طبقه کارگر

در ۱۹۶۸ رهبران جنبش حقوق مدنی آمریکا – و به‌ویژه شخص مارتن لوترکینگ – بعد از به‌دست‌آوردن پیروزی‌هایی بزرگ، فکر تعمیق جنبش را در سر داشتند. قصد آنها گره‌زدن آینده جنبش حقوق مدنی به افق‌های مبارزه طبقاتی بود. مارتن‌لوترکینگ در آن دوره به صراحت چنین می‌گفت: «آمریکا برای ثروتمندها کشوری است سوسیالیستی و برای فقرا کشوری به‌شدت فردگرا». یعنی ثروتمند‌ها امکان دفاع از منافع طبقاتی‌شان را دارند ولی فقرای این مملکت نه. وی در آن دوره مسئله تبعیض نژادی را در منظر منافع طبقاتی صورت‌بندی می‌کرد. «درحال حاضر ما برای به‌دست‌آوردن برابری واقعی، یا همان برابری اقتصادی، مبارزه می‌کنیم». کینگ چشم‌انداز جنبش را این‌طور می‌دید: «ما می‌دانیم ادغام‌کردن سالن‌های غذاخوری سیاه‌پوست‌ها و سفیدپوست‌ها کافی نیست. ادغام‌شدن سالن‌های غذاخوری سفیدپوست‌ها و سیاه‌پوست‌ها، برای مردی که نمی‌تواند پول یک همبرگر و یک فنانج قهوه را بپردازد، چه سودی دارد؟».

کلان‌رسانه‌ها بر ایمان مسیحی و مدارای لیبرالیستی مارتن‌لوترکینگ قرار دارد. در صورتی که کمتر کسی حرفی از کینگ سوسیالیست به میان می‌آورد. یوچین رابینسون – روزنامه‌نگار سیاه‌پوست و دستیار پیشین سردیر «واشگتن‌پست» – مقاله‌ای دارد تحت عنوان «نبوت مارتن لوترکینگ برای عدالت اقتصادی». لب کلام رابینسون در آن مقاله تأکید بر همین میراث مغفول‌مانده کینگ است: «همان‌طور که دستاوردها و از خودگذشگی‌های مارتن لوترکینگ را جشن می‌گیریم، باید متوجه لیه‌های بُرده میراث وی نیز باشیم. میراثی که فراموش‌کردن آن خطاست: مارتن‌لوترکینگ نابرابری [اقتصادی] را ایراد اساسی و ترازیک جامعه می‌دانست». از این منظر، برخلاف مارتن لوترکینگ نمادین‌شده مورد علاقه فرهنگ رسمی، وی مسیحی مؤمنی که سقف خواسته‌هایش به برابری نژادی میان سیاه‌پوست‌ها و سفیدپوست‌ها ختم می‌شد، نیست. وی در روزهای پایانی عمرش ایده سازماندهی یک راهپیمایی بزرگ را در سر داشت: «راهپیمایی مردم فقیر». تزریق ایده‌های سوسیالیستی به جنبشی عظیم در

۱- «رابرت. افکندی» برادر «جان. افکندی» که از جمله نامزدهای انتخابات مقدماتی حزب دموکرات در ۱۹۶۸ بود. وی در پنجم ژوئن ۱۹۶۸ – بعد از پیروزشدن در ایالت کالیفرنیا – به ضرب گلوله یک جوان ۲۴ ساله فلسطینی کشته شد.

ادامه از صفحه ۹

رقابت‌های قبیله‌ای و سرنوشت کنیا

اما در طرف دیگر صحنه، آزار سیاسی اودینگا نیز تمام نشده بود. به‌هرحال، هر دوپدر و پسر با کودتای نظامی که منجر به گشته‌شدن صدها سرباز و نیز شهروندان بود، پیوند زده شده بودند. ریلا به مدت شش سال بدون محاکمه به زندان افتاد و در ۱۹۸۹ آزاد شد. اما کمتر از یک سال، دوباره زمانی که برخی دیگر از احزاب چون کنت ماتایبا و چارلز روبیا فعالیت سیاسی داشتند، به زندان افتاد. اودینگا در سال ۱۹۹۱ آزاد و از ترس ترور به نروژ فرار کرد.

بازگشت به مبارزه

با بازگشت سیاست چندحزبی به کشور، ریلا با کنیا مراجعت کرد و با پیوستن به دموکراسی ترمیمی گونه‌هایی از ائتلاف‌ها، ادغام‌ها و احزاب سیاسی جدید در فضای سیاسی ظاهر شد. در اتفاق حیرت‌انگیزی، ریلا حتی به همراه مویی حزب نوین کانوی جدید را که امروزه کانو نامیده می‌شود، به راه انداخت و اتفاقاً همین اقدام او سبب شد برخی از حامیشان او را شخصیتی فرصت‌طلب برای کسب قدرت بدانند. درهمین‌حال، در بیشتر دوران حکومت مویی، قبیله کنیایا به دور از امور سیاسی نگه داشته می‌شد و مویی، اوهور کنیایا را جایگزین خود در نظر گرفته بود. همین امر موجب حیرت و کناره‌گیری بسیاری از سیاست‌مداران پیروفود حزبی شد، چراکه آنها یقین داشتند که کنیایا تجربه کافی کشورداری را ندارد.

کنیایا در ۲۰۰۲ از جانب حزب کانو در برابر موای کیبیکی که مورد حمایت ریلا اودینگا بود، نامزد انتخابات شد. در این شرایط، کنیایا کنیایا شکست خورد و رهبر مخالفان شد. اودینگا، باوجود مبارزات انتخاباتی با کیبیکی و در زمان قدرت او، در عمل نادیده گرفته شد. به دنبال چنین شکستی، اودینگا با دیدن این شرایط ائتلاف سیاسی پرکردتی را با نام حرکت دموکراتیک پرتقالی (ODM) بنا نهاد. در یک بازی شگفت‌آور، کنیایا به طرفداری از کیبیکی در برابر اودینگا در انتخابات ۲۰۰۷ ظاهر شد و کیبیکی با فاصله‌ای نزدیک رقیبش، اودینگا به پیروزی رسید. در این زمان بود که درگیری‌ها در نایروبی و دیگر شهرها آغاز شد و در نتیجه بسیاری کشته و زخمی یا بی‌خانمان شدند. دادگاه بین‌المللی جنایی در این میان کنیایا را مقصر خواند و محکوم کرد و به دادگاه فرخواند. اما در نهایت با تشکیل حکومت ائتلافی ریلا نخست‌وزیر شد. در مسیر برگزاری انتخابات ۲۰۱۳، کنیایا در جایگاه رهبری ائتلاف جدیدی به نام Jubilee دوباره ریلا را که ائتلاف سیاسی دموکراسی اصلاحات را تأسیس کرده بود، به کناری زد و در مبارزه‌ای تنگننگ کنیایا پیروزی خود را برای حکومت بعدی جشن گرفت.

برخورد سلیقه‌ها

از نظر شخصیتی، اوهورو کنیایا و ریلا اودینگا فرق چنانی با هم ندارند. کنیایا در دهه ۵۰ زندگی از ریلا که در دهه ۷۰ به‌سر می‌برد، جوان‌تر بود. گویی سرنوشت این‌گونه مقدر داشت که کنیایا فرزند کنیایای نخستین رئیس‌جمهور به پیروزی برسد. اودینکا طرفدار مکتب فکری پدرش در حمایت از مانو و درصدد طراحی اداره امور براساس دیدگاه چپ بود. بنابراین از ابتدای ماجرای مبارزات سیاسی، اختلاف اصلی این دو براساس نوع تفکر و گرایش‌های فکری سیاسی رقم خورده است. انتخابات ۲۰۱۷ بار دیگر این دو را به میدان مبارزه دعوت کرد و برای اودینگا که این‌بار آخرین فرصت محسوب می‌شد، مبارزه سخت‌تر بود. اما نتایج انتخابات هشتم آگوست بار دیگر به‌قدرت‌رسیدن کنیایا، همان فرزند نخستین رئیس‌جمهور کنیا را در برابر اودینگا نشان داد. گویی تاریخ تکرار می‌شود و مبارزات برای کسب قدرت در این منطقه آفریقا ادامه دارد.

منبع: نیوافریکن

ش

سال چهاردهم • شماره ۲۹۳۹ روزنامه

ادامه از صفحه ۹

عربستان برای همه مانند پدر است

ما آيا شما همچنان از مسعود بارزانی رئيس اقليم كردستان می‌خواهید همه‌پرسی این منطقه را به تعویق بیندازد. نظرتان دراین‌باره چیست؟

باید به آنها فشار بیاوریم. من خودم با او تماس گرفتم و درخواست کردم دست‌کم اگر فرزندوم را لغو نمی‌کند، به تعویق بیندازد. ما کردها را جزء دولت عراق می‌دانیم و می‌خواهیم همچنان «بین ما و از ما» باشند. اما بعضی مشکلات متراکم بین کردستان و دولت‌های سابق وجود داشت که به فاصله‌گرفتن آنها منجر شد و به اینجا رسید که حالا دنبال استقلال باشند. اگر کردستان جدا شود، بر عراق اثر خواهد گذاشت، وجود اکرا، دموکراسی و آزادی عراق را دوچندان می‌کند. فاصله‌گرفتن آنها از ما مشکلاتی را در داخل و خارج به وجود خواهد آورد.

● پرونده‌های مربوط به دست‌اندرکاران فساد به کجا رسید؟

دشواری‌های فراوانی است که هنوز حل نشده. ما امیدمان به انتخابات جدید و دولت جدید است. البته اگر کمیساریای عالی و قانون انتخابات تغییر کند به‌طوری‌که متناسب با اوضاع ملت ما باشد. به‌زودی اشخاص و نیروهای جدیدی از بین تکنوکرات‌ها و مستقلین برای خدمت به ملت خواهند آمد. وضعیت رو به فساد، سرقت و رکود فعلی به ضرر ملت عراق است و ما آن را تأیید نمی‌کنیم. ازاین‌رو باید انتخابات شفاف‌تری برای طرد افراد فاسد از عراق برگزار شود. باید آنها را محاکمه و وادار کرد که اموال به‌سرقت‌برده را که به میلیارد‌ها دلار می‌رسد، دوباره برگردانند.

● سیاست‌های ایران را در منطقه چگونه می‌بینید؟

هدف ما این است که اوضاع منطقه آرام باشد و همه طرف‌ها مسئولیت‌پذیرند تا اختلافات طایفه‌ای و تنش‌های سیاسی برطرف شود. هرکس در اینجا منفعتی دارد، به‌ویژه در عراق که همچنان دولتی با است. این یکی از این طرف دخالت می‌کند، این دیگری از طرف دیگر. نتیجه اینها می‌شود درگیری‌ها. امروزه ما برنامه اصلاح و برادری و وحدت را دنبال می‌کنیم. نباید از هر طرف یک چیز بدی را تحریک کرد. حتی من نباید این کار را بکنم. باید رفتارهای بد را از بین ببریم تا یک صفحه جدیدی گشوده شود. امیدوارم در این راه موفق شویم.

● واقعیت منطقه را در پرتو حوادث آینده چگونه می‌بینید؟

از همه اینها بدتر این است که ما دشمن مشترکمان را رها کرده‌ایم و با خودمان می‌جنگیم. البته راه‌حل‌هایی وجود دارد؛ اما در چند روز نمی‌شود کاری کرد؛ مثلاً این دیدارهای بین‌دینی که موجب کاهش تنش‌ها می‌شود و به ریشه‌کنی طایفه‌گرایی کمک می‌کند. همه ما این نیاز به آگاهی و توضیح داریم.

● عربستان هم داغ تروربسم بر پیشانی دارد. فهرستی اعلام شد که شیعیان داخل سنت هر دو در آن بودند. نظر شما دراین‌باره چیست؟
بله عربستان هم داغدار تروریسم و افراط‌گرایی است، مثل همه کشورهای جهان. باید یک همکاری بین‌المللی برای پایان‌دادن به تفکر افراطی و تروریستی وجود داشته باشد. ما در عربستان انتظار داریم به صورت پدرانه و دوستانه با این موضوع برخورد کند. کم‌اینکه ملت عربستان باید به همین شیوه عمل کند. نباید روح طایفه‌گرایی را در عربستان برانگیزد. شیعه، شیعه می‌ماند و سنی، سنی. دولت با فرزندان خودش است که برخورد می‌کند و نباید بین‌شان فرقی بگذارد. من با شاهزاده محمد بن سلمان دراین‌باره صحبت کردم. برخورد او با آنها (شیعیان) آهسته آهسته سرزنش‌آمیز شده است مانند اتفاقاتی نباشد که در عراق رخ می‌دهد؛ یعنی بمب‌گذاری و تروریسم.

● اینکه جوانان عراقی برای جنگ به سوریه می‌روند، به چه باید کرد. برداشت شما از وضعیت کنونی چیست؟

برداشت من و باورم این است که هر ملتی خود سرنوشتش را تعیین می‌کند. ما در امور دیگران دخالتی نمی‌کنیم. کم‌اینکه از دیگران می‌خواهیم در امور ما دخالت نکنند. من به‌عنوان جریان صدر روود هر فردی را در سوریه چه به صورت منفی یا مثبت منع کردم. ما برعهده مردم سوریه است که باید خودشان آن را حل کنند. تصور می‌کنم دولت عراق هم به مرور دارد آنها را منع می‌کند. بعد از پایان عملیات موصل، بعضی رویکردها وجود داشت که می‌گفت باید سوریه را از تروریسم جدا داد و عراقی‌ها یا حشداالشعبی باید بروند این کار را بکنند؛ اما من مخالف این هستم. دولت هم مخالف است. مرجعیت ما مخالف است. ما کشورومان را آزاد کردیم و آنها هم کشورشان را آزاد می‌کنند. کم‌اینکه ما نمی‌پذیریم سوری‌ها بیایند در عراق بجنگند. در مقابل خودمان هم نمی‌پذیریم که عراقی‌ها بروند در سوریه بجنگند.

● آیا فکر می‌کنید باید گروه‌های مسلح از سوریه خارج شوند؟

باید گروه‌های مسلح از سوریه خارج شوند. اگر اختیار با من بود، نمی‌گذاشتم هیچ دخالتی در سوریه صورت گیرد. این حرفی است که خیلی‌های دیگر هم می‌زنند. من هدفم جلوگیری از خون‌ریزی در سوریه است. باید عراقی‌ها پیش از آنکه میهن دیگران را بسازند، بیایند وطن خودشان را بسازند. وطن بالاترین چیزی است که باید به آن خدمت کرد. **● آیا شما با باقی ماندن بشار اسد موافقید یا همچنان می‌خواهید که او برود؟**

حقیقت این است که من یک ماه پیش بود که از بشار اسد خواستم از مقام خود کناره‌گیری کند. این کار موجب نجات سوریه از مصیبت‌ها و خون‌ریزی‌ها می‌شود. هیچ زی‌ساخت دیگری در این کشور سالم نمانده، فقط جنگ، ویرانی و تروریسم است. در آینده اشغالگران در سوریه دخالت خواهند کرد و این به ضرر کل منطقه، جهان عرب و اسلام خواهد بود. اگر اسد کناره‌گیری کند، فتح‌البابی خواهد بود و قطعاً صلح بزرگ‌تری فرا می‌رسد.

● نظر شما درباره حوثی‌ها و اینکه پیشنهادهای صلح را نمی‌پذیرند، چیست؟

واقعیت این است که وضعیت انسانی مردم یمن من را نگران می‌کند. به‌ویژه گسترش فقر و بیماری. همه اینها به خاطر افراط‌گرایی است. اگر ما با حکمت و خردمندی اندکی کوتاه می‌آمدیم، اوضاع یمن به اینجا نمی‌رسید. من در دیدار خودم با شاهزاده محمدبن سلمان امیدواری زیادی دیدم. او تصمیم گرفته است صلح را در یمن، بحران عراق برقرار کند. اینها رویکردهای جدید عربستان است. از نوید پایان جنگ در یمن، سوریه و تمام منطقه را داد. عربستان قدرت خود را اثبات کرده است. حال می‌خواهد توانش را در تحکیم صلح بیازماید. من بسیار خوش‌بین هستم. با این رویکرد دیگر در یمن اگر کسی بخواهد وطنش را نجات دهد، به دنبال افراط‌گرایی نباید باشد.

● چهار دولت عربی قطرها را به دلیل حمایت از تروریسم تحریم کردند، شما این مسئله را چگونه می‌بینید؟

امیدوارم قطر هم پاسخ‌گو باشد. ما به‌عنوان اعراب نمی‌خواهیم خودمان به جان هم بیفتیم. ریاض و دوحه هر دو عرب هستند و باید با هم برادر باشند. عربستان سعودی مثل پدر برای همه است. شاید قطر دارای حساسیت‌هایی باشد و نخواهد کوتاه بیاید؛ اما در آخر کوتاه خواهد آمد. قطر دوباره رفته‌رفته به آغوش کشورهای عرب بازخواهد گشت.